

Andishe.e.Taqrib.40 Vol. 17, No. 1, Spring 2022 P. 162- 181	اندیشه تقریب سال هفدهم، شماره اول، بهار ۱۴۰۱، پیاپی ۴۰ ص ۱۶۲-۱۸۱
---	--

خوانش‌هایی روان از تجربه جمهوری اسلامی ایران

عادل بن خلیفة بالكحلة

چکیده

ایران کشوری بزرگ و دارای تحولات بسیاری بوده که بزرگ‌ترین آن، انقلاب اسلامی ایران در فوریه ۱۹۷۹ میلادی به رهبری امام خمینی علیه السلام بوده است. بنابراین جایگاه تجربه‌هایی که ایران کسب کرده در مقایسه با تجربه‌های کشورهای مشابه نظیر سوئد، ونزوئلا، بولیوی، کوبا، آفریقای جنوبی و مالزی، از اهمیت بسزایی برخوردار است. پرسش اصلی در این مقاله آن است که آیا خوانش تجربه جمهوری ایرانی که بر اساس اسلام بنا نهاده شده، ضرورت دارد یا خیر؟ در نگاه امپریالیسم غربی، و همچنین در نگاه سلفیت جهادی نباید در این حوزه ورود کرد زیرا از نگاه آنان جمهوری اسلامی یا شیطانی است که باید از آن پرهیز کرد و یا مقدسی است که نباید آن را شناخت و یا منحرف از تشیع تاریخی است که باید از آن برائت جست. با این حال بسیاری از اندیشمندان جهان نظیر میشل فوکو، جان لوه‌ربار و محمدحسین هیکل برآنند که شناخت تجربه‌های جمهوری ایرانی بر ما لازم است، زیرا شناخت تجارب و موفقیت توسعه‌ای و حاکمیتی در جهان، ایجاب می‌کند تجارب ایرانی را بشناسیم. نوشتار حاضر قصد دارد خوانش‌های اندیشمندان یادشده و برخی از شخصیت‌های دیگر، نسبت به تجربه جمهوری اسلامی ایران را ارائه نماید.

واژگان کلیدی: خوانش‌ها، تجربه‌ها، ایران.

انقلاب اسلامی ایران چونان زلزله‌ای در جهان به صدا درآمد و به ویژه کشورهای عربی منطقه را به شدت تحت تأثیر قرار داد. از این رو دنیای غرب و به ویژه آمریکا از این موضوع به هراس افتادند و با تبلیغات وسیع، تلاش کردند حقیقت انقلاب ایران را کتمان کنند، زیرا به اعتقاد آنها پژوهشگر عربی حق ندارد که به پژوهش در باره «جمهوری اسلامی ایران» پردازد. زیرا این، حوزه‌ای است که امپریالیسم غربی، سلفیت جهادی و اسلام سستی اجازه ورود به آن را نمی‌دهد. زیرا جمهوری اسلامی یا «شیطانی» است که باید از آن پرهیز کرد، و یا «مقدسی» است که چون از اسلام و شیخ تاریخی منحرف گشته است و باید از آن براءت جست.

با این حال در میان اندیشمندان و پژوهشگران جهان عرب، کسانی مانند محمدحسین هیکل، ما را به شناخت این جمهوری تشویق می‌کند، زیرا از نگاه او تولد این انقلاب در فوریه ۱۹۷۹، کمربند امنیتی رژیم صهیونیستی از سوی ترکیه، اتیوپی و شاهنشاهی ایران را گسست که در نگاه راهبردی عربی، خطرناکترین ضلع در آن زمان، ضلع ایرانی بود.

هیکل معتقد است که در ارزیابی خود از همسایه ایرانی‌مان، باید بین ابعاد مثبت و منفی آن توازن برقرار کرد. (دیدار با لمیس حدیدی در شبکه سی‌بی‌سی، یوتیوب، ۲۰۱۵/۰۴/۰۷) آنچه برای هیکل مهم است این است که موازنه قدرت در نبرد عربی - صهیونیستی به هم نخورد. اگر ایران به تل‌آویو نزدیک‌تر بود، این یعنی فاجعه برای عرب‌ها. بنابراین اگر نظام انقلاب اسلامی سقوط کند، بیم آن می‌رود که نظامی روی کار بیاید که در ائتلاف با اسرائیل، مانند نظام شاه باشد.

عرب‌ها در سال ۲۰۱۱، دست به یک جنبش انقلابی مسالمت آمیز زده و بهار عربی درست کرده‌اند، همانند کاری که ایرانی‌ها در سال ۱۹۷۹ انجام داده‌اند. اما اعتراضات مردم در بهار عربی، به ایجاد حاکمیت مقتدر و قوی کشیده نشد و نظامی روی کار نیامد تا منافع گروه‌های مردمی را حفظ کند، بلکه برعکس، به کاهش قدرت حاکمیت

و افزایش بیکاری و فقر منجر شد. چطور ممکن است کشورهای عربی با این‌که مانند ایرانی‌ها در محاصره غربی-آمریکایی قرار ندارند، از وخامت اوضاع اقتصادی در عذاب باشند؟ و چطور ممکن است که این‌ها برعکس ایرانی‌ها، هیچ نقشی در تولید دانش و فناوری و نظام آموزشی، نداشته باشند در حالی که این کشورها نظیر مصر مورد حمایت کشورهای خلیج و صندوق بین‌المللی پول و کشورهای غربی هستند؟! بنابراین بر ما لازم است که ایران را به خوبی بشناسیم، نه این‌که از آن نسخه‌برداری کنیم. چرا که آن امر، محال است، اما برای این‌که چشمانمان را بر تجارب موفق توسعه‌ای و حاکمیتی در جهان باز کنیم تا مسیر موفقیت‌مان را با استفاده از امکانات درونی‌مان بشناسیم، باید تجارب موجود را در دنیا مورد توجه قرار دهیم، که از جمله این تجارب، مسیر توسعه‌ای کشور ایران است.

ما در این بحث، خوانش‌های میشل فوکو، جان لوه‌ربار، و محمدحسین هیکل را مورد بررسی قرار خواهیم داد، از این‌رو مقاله ما به سه فصل تقسیم می‌شود:

فصل اول: خوانش‌های میشل فوکو از انقلاب اسلامی ایران

در ماه می ۱۹۷۸، ریزولی، ناشر ایتالیایی از میشل فوکو خواست تا همکاری منظمی با روزنامه «کوریرا دی لاسیرا» داشته باشد. بنابراین فوکو پیشنهاد کرد که یک تیم از «فرهیختگان پژوهشگر» تشکیل شود تا به جاهایی بروند که تحولات در آن‌جا متولد می‌شوند یا می‌میرند، (ولد عبدالملک البکّای، ۲۰۱۲، ص ۷) و متعهد شد که خود، صاحب نخستین پژوهش باشد. بنابراین شروع به خوانش هانری کوربن کرد که در تهران کار می‌کرد و در آن‌جا با فلسفه و عرفان ایرانی آشنا شد. طبعاً گروهی از عرب‌ها به این مسئله توجهی نمودند و گروهی دیگر از آن بیزار شدند و بدون آگاهی، آن را خراب کردند. زیرا فوکو در جهان عربی تحریم شده است و گروه علوم اجتماعی، طرح رساله دکترای یک دانشجوی فلسطین با موضوع سلفیت فلسطین را رد کرد. تنها دلیل این مخالفت، این بود که این رساله، حول محور مفاهیمی می‌چرخید که میشل فوکو روی

آنها کار کرده بود. با این حال، محمد حسنین هیکل تقریباً تنها استثنای عربی این قاعده بود که نسبت به مطالب فوکو توجه نشان داد.

فوکو در سال ۱۹۷۸ دو بار به ایران سفر کرد. بار نخست از ۱۶ الی ۲۴ سپتامبر و بار دوم از ۹ الی ۱۵ نوامبر در تهران و شهرهای دیگر اقامت داشت.

او کسی است که پروژه پژوهشی خود را از آغاز جوانی‌اش به موضوع راهبرد قدرت در بسیاری از حوزه‌ها و در محاصره فرهنگ بورژوازی روزانه گذراند تا در سایه تجربه معرفتی خویش، «کلید جنبش مردمی» (ولد عبدالملک البکای، ۲۰۱۲، ص ۱۶) و راهبردهای قدرت در مبارزه با آن را مطالعه کند. بنابراین به تهران آمد و یک سؤال مهم با خود داشت: «شکل سیاسی‌ای که می‌تواند در آینده در عمق ایران و روزآمدسازی ضروری آن موفق عمل کند، چیست؟» فوکو در ایران به صورت پنهانی با مخالفان نظام شاه، نظامیان طرفدار شاه و مخالفان آنها و نیز فرهیختگان متدین و غیرمتدین ارتباط برقرار کرد.

معرفت‌شناسی انقلاب ایران

فوکو دریافت که روزآمدسازی شاه، و تغییر سیاست‌های او به شکلی که مطابق خواسته‌های مخالفان او باشد «یک سنت قدیمی» است، لذا باید برای تحمیل روزآمدسازی‌ای که اکثریت مردم کشور آن را نمی‌پذیرند، به زور متوسل شد. به همین دلیل، «سلسله‌ای از راهبردها» را ایجاد کرد که یکی از آنها «احیای نژاد آریایی مبتنی بر پاکی نژاد» بود، و نتیجه این راهبرد آن خواهد شد که هوشیاری ملی - شیعی ریشه‌کن شده و بدین وسیله زمینه‌ی دوباره سیطره و اشغال قلوب مردم فراهم خواهد گشت، و به همین دلیل است که می‌توان خاندان پهلوی را قدرت اشغالگر خواند.

هنگامی که انقلاب اسلامی آغاز گشت همه مخالفان در انقلاب مسالمت‌آمیز، مشارکت کردند و فوکو چند دانشجو از میان جریان چپ‌گرا را شناسایی کرد که با خط درشت روی پلاکاردی که با دو دست آن را بالا گرفته‌اند، نوشته بودند: «حکومت

اسلامی». طبعاً این خواسته، نشانه‌ای سلفی یا إخوانی نبود، بلکه فوکو، مدرنیسم خصوصی را در آن کشف کرد.

فوکو در بررسی‌های میدانی خود، دین را «افیون توده‌ها» ندید، حتی خود مارکس هم «دین» را «روح جهان بی‌روح» می‌دانست و فوکو نیز این عبارت را تکرار کرد. فوکو دریافت که شیعه‌گری، به معنی «مخالفت منفی» نیست و به صورت متناوب تغییر شکل نمی‌دهد. بلکه امروز به همان شکلی است که در دوره‌های گذشته بوده است. تشیع، تصویری است که هنگام بسیج شدن گروه‌های مردمی در مبارزه سیاسی، منعکس می‌گردد. تشیع، از هزاران مورد خشم و کینه و فقر و یأس، قدرت را می‌سازد، زیرا این‌ها شیوه‌ای از شیوه‌های بیان خواسته‌ها و روشی از روش‌های روابط اجتماعی است که مورد قبول طیف گسترده‌ای از مردم ایران بوده و موجب می‌گردد خواسته‌های آنان شنیده شود.

تشیع واقعی و اسلام شیعی، برخاسته از عمق مردم است که در طول قرن‌ها با قدرتی همراه بوده است که نمی‌توان آن را صرفاً یک قدرتی تلقی کرد که همواره با حکومت‌ها مخالفت می‌ورزد. اما اسلام سلفی از این توالی برخوردار نیست، زیرا سر درون خون دارد، و از بیرون بر اهالی یک منطقه یا محله تحمیل شده است (مانند وضعیت رقه و ادلب در سوریه، در زمان جنگ جهانی دوم تا سال ۲۰۱۱).

میشل فوکو این اسلام‌گرایی شیعی را ابتدا از نهاد دین تعریف می‌کند. در این نهاد، رتبه‌بندی مانند آنچه که به عنوان مثال در کلیسای کاتولیک می‌بینیم، وجود ندارد. زیرا روح کلیسا، از مردم جداست و قلوب مردم با کلیسا نیست، از این‌رو روحانیان کلیسا با کسانی ارتباط (به ویژه ارتباط مالی) دارند که بتوانند به سخنان آنها گوش فرا دهند و در مقابل، نقش هدایتگر و ارشاد کننده را بازی کنند تا بتوانند نفوذ کلیسا را حفظ نمایند. بنابراین وقتی عالمی مانند آیت الله کاشانی پشت انقلاب را خالی کرد و از مردم فاصله گرفت، عکس‌العمل مردم در برابر چنین اقدامی این بود که آرمان‌های انقلاب شیعی را رها نکردند

چون روح مردم با این آرمان آمیخته شده بود، به همین دلیل مردم وفاداری خود را نسبت این آیت‌الله رها کردند و محبوبیتش از بین رفت. (ولد عبدالملک البکای، ۲۰۱۲، ص ۴۲).

بنابراین، معرفت‌شناسی حکومت اسلامی شیعه از این نگاه، با این‌که از اندوخته‌های سابق نشأت می‌گیرد لکن به گذشته باز نمی‌گردد، بلکه از نظر فوکو، این معرفت‌شناسی، به آینده مربوط می‌شود و به نوعی ترقی‌خواه و خلافت‌انه است، و نقطه اوج آن خلاقیت مهدوی است.

شیعه‌گری یک پروژه سیاسی است که به نظر فوکو، امکان رسیدن به استقلال (Autonomy) را برای توده مردم به وجود می‌آورد. ده سال قبل زلزله‌ای در شهر فردوس به وقوع پیوست که باید همه شهر از نو ساخته می‌شد، اما از آن‌جا که طرحی که به تصویب رسید، مورد رضایت بیشتر کشاورزان و صنعتگران سنتی خردپا نبود، از این شهر جدا شدند و تحت رهبری فرد دیگری قرار گرفتند تا شهر خود را تا اندازه‌ای دور از آن مکان بنا کنند. آنها از دیگر نقاط منطقه پول جمع‌آوری کرده و تصمیم گرفتند تا به صورت گروهی شهرک‌هایی را بسازند، کانال‌های آب را اصلاح و تعاونی‌هایی ایجاد کنند و نام «اسلامی» را برای شهرشان برگزیدند. زلزله، بهانه‌ای برای ایجاد زیرساخت‌های دینی به وجود آورد که نه تنها مکانی برای کاشتن روحیه مقاومت شد، بلکه به پایگاهی برای ایجاد یک نگاه سیاسی نیز بدل گشت. این، همان چیزی است که در هنگام سخن از حکومت اسلامی بدان اشاره می‌شود.

در عین حال، فوکو در می‌یابد که این نظام سیاسی، یک بُعد معنوی نیز به زندگی سیاسی می‌دهد. این نظام، مانعی بر سر راه معنویت نیست، بلکه: «ظرفی است که آن را در خود جای می‌دهد و جانپایه آن می‌گردد».

میشل فوکو، پنهان نمی‌دارد که از این «حکومت اسلامی» خوشش آمده است: «آنچه که مرا به خود جلب کرد، اراده سیاسی است و این‌که تلاش دارد تا در پاسخ به برخی اشکالات موجود، بنیان‌های اجتماعی و دینی‌ای را بنا گذارد که از یکدیگر جدا

نیستند. نکته دیگری که برای من جالب بود، تلاش برای گشایش یک بُعد روحی در سیاست است». (همان، ص ۵۲) این اصطلاح در این کشور، معنای سلفی و تعصبی و نیز معنای استبدادی استنباطی که در قرون وسطی وجود داشت را نیز با خود ندارد، بلکه به عنوان یک نشانه ترقی خواهانه و مدرن که همچنان از گذشته تا کنون پیوستگی دارد، بدان نگریسته می‌شود. (ولد عبدالمالک البکای، ۲۰۱۲، ص ۵۱).

ماهیت انقلاب اسلامی ایران از نگاه فوکو

ماهیت و طبیعت انقلاب اسلامی ایران از نظر میشل فوکو انقلابی آرام، مسالمت‌آمیز و بی‌نظیر است. او این سؤال را مطرح می‌کند: «آیا همیشه، هنگامی که ملت‌ها به خیابان می‌ریزند، دولت‌ها سقوط می‌کنند؟»

در طول قرن بیستم، قرار بود نظام‌های مشخصی سقوط کنند که وجود سلاح و فرماندهی ارتش و سازماندهی و برنامه‌ریزی حکومتشان، مانع از سقوطشان گشت. اما آنچه در ایران به وقوع می‌پیوندد و موجب خروج شاه از مملکت می‌شود، دلایلی دارد که ناظران را در حیرت فرو می‌برد. زیرا مانند آن را در چین، کوبا و یا ویتنام نمی‌بینند، بلکه تنها آن را در یک موج انسانی بزرگ، خودجوش و بدون رهبری و سازمان‌دهی در تظاهرات‌ها و بدون حزب و بدون برخورداری از بازوی نظامی، مشاهده می‌کنند. همانطور که هرگز نمونه آن را در جنبش‌های ۱۹۶۸ مشاهده نخواهند کرد. آن مردان و زنانی که با پرچم‌هایی کوچک و گل‌هایی در دست تظاهرات می‌کنند، یک هدف سیاسی مستقیم دارند. آنها به شاه و نظامش حمله می‌کنند و این روزها همه‌ی فکر آنها بر سرنگون کردن شاه در یک حرکت مداوم، متمرکز است.

فوکو این جملات را در روز ۵ نوامبر ۱۹۷۸ نوشت و ابراز داشت که فکر نمی‌کند امکان شکست دادن این انقلاب وجود داشته باشد، این در حالی است که این انقلاب در برابر یکی از قدرتمندترین ارتش‌های جهان قرار گرفته است که یکی از مخوف‌ترین نظام‌های امنیتی را نیز در اختیار دارد.

نکته دیگر این است که ترمرد همه مردم در جامعه ایران، امکان وقوع جنگ داخلی که دستگاه‌های اطلاعاتی شاهنشاهی و آمریکایی به دنبال آن بودند را در این کشور از بین برد. با دست‌هایی خالی از سلاح بلکه با سلاح گل که به نظامیان و نیروهای پلیس تقدیم می‌شد، انقلاب از تظاهرات به اعتصاب عمومی تبدیل شد و هیچ تفرقه و نبرد داخلی بین غرب‌گراها و متدینان و بین مارکسیست‌ها و غیرمارکسیست‌ها رخ نداد. همچنین آزادی بیش از هزار زندانی سیاسی می‌توانست به ایجاد کشمکش بین مخالفان قدیمی و مخالفان جدید منجر شود در نهایت، اعتصاب عمومی کارکنان حوزه نفت، می‌توانست از یک جهت آسایش بورژوازی را در بازار از بین ببرد و از طرف دیگر، موجی از مطالبات شغلی محض را تقویت کند. اما به نظر می‌رسد که برخلاف خواسته نظام حاکم، چنین امری اتفاق نیفتاد برعکس، کارکنان صنعت نفت، «با یک سلاح اقتصادی عجیب» انقلاب را یاری کردند و سپس، کارکنان صنعت فولاد و آلومینیوم و حمل و نقل و هواپیمایی‌ها و وزارتخانه‌ها و حتی سازمان گمرک و سازمان امور مالیاتی به آنها پیوستند. (ولد عبدالمالک البکای، ۲۰۱۲، ص ۶۶).

سومین نکته، این است که عدم وجود اهداف بلند مدت، عامل ضعف انقلاب نبود، بلکه برعکس، بر صلابت خواسته‌های انقلابی افزود. زیرا، «هرچقدر مطالبات یک ملت ساده باشد، مأموریت مردان سیاست در آن کشور پیچیده می‌شود». رهبر انقلاب، با درخواست از مردمش برای برگزاری «همه پرسی مردمی» به منظور مشخص کردن نوع نظامی که ملت آن را می‌خواهد، نظام شاهنشاهی را تا آستانه سقوط پیش برد و این امری است که دو منطقه سَلَفی رَقَه و اَدلب و همچنین «کنفرانس اخوانی دوستان سوریه» نمی‌توانند حتی بدان فکر کنند.

بدین ترتیب، فوکو در برابر این انقلاب اعتراف می‌کند: «ما در شرایطی هستیم که نمی‌توانیم ایرانی‌ها را نصیحت کنیم». فوکو در پاسخ به مقاله یک خانم ایرانی مقیم پاریس که در روزنامه «لِنُوَوالِ آبِرور» برای نوع نگاه فوکو به این انقلاب تأسف

خورده بود، گفت: مقاله این خانم، در بردارنده دو نکته بود که از نظر او، نابخشودنی است: نخست این که از بعضی از اشکالات اسلام برای ردّ مجموع آن استفاده شده است، و دیگر این که همه غربی‌ها به دلیل تحقیر مسلمانان به اسلام توجه نمی‌کنند. فوکو تأکید کرد که «نباید کارمان را با کراهت به اسلام آغاز کنیم، بلکه باید با سطحی از هوش با آن برخورد کنیم». (ولد عبدالملک البکّای، ۲۰۱۲، ص ۷۷).

به گفته فوکو، حوزه عمومی شامل مساجد، محله‌ها، بازارها، میادین، خیابان‌ها و به ویژه قبرستان‌ها، با شعارها و سخنرانی‌های علما و تحت تأثیر نوارهای کاست پیام‌های رهبر انقلاب، به خروش می‌آیند و در هنگام مناسبت‌های مقدس (ماه محرم که برای این ملت ماه شهادت است)، این خروش، طوفانی‌تر می‌شود.

همچنین، رهبرانی در فضای عمومی از طبقات مردمی و دانشجویی ظهور کردند که فوکو به دلایل امنیتی، اسامی آنها را ثبت نکرد و متأسفانه، حتی پدیده آنها را نیز به درستی مورد بررسی قرار نداد. با این حال، فوکو به دلیل ساختارگرا بودن، متوجه نشد که وقوع این انقلاب بدون انباشت تجربه انقلابی ممکن نبود. زیرا در لایه‌های زیرین انقلاب اسلامی ایران، تجربیات تاریخی در ورای آن وجود داشت که از نگاه فوکو مغفول ماند. تجربیاتی نظیر انقلاب تنباکو در سال ۱۸۹۱ که در راستای حاکمیت اقتصادی کشور (المجدوب طلال، ۱۹۸۰م، ص ۱۰۶) برپا شده بود توانست آنان را با سلاح مقاومت مدنی و تحریم استفاده از تنباکو با فتوای مرجعیت دینی، پیروز کند. چنان‌که انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ نیز با بالابردن سطح آگاهی و هوشیاری مردم، آنان را تا تدوین قانون اساسی و شریک ساختن مردم و علمای انقلابی در حکومت به رهبری نخستین تجدیدگرای دینی در فقه سیاسی، یعنی محمدحسین نائینی، پیش برده است.

تجربه انقلابی اخیر، تلخی و کینه مردم ایران نسبت به ایالات متحده آمریکا را به وجود آورد، زیرا علی‌رغم وجود اختلاف میان انقلابیون یعنی عقب‌نشینی کاشانی و برخی رفتارهای سلطه‌گرانه مصدق، تجربیاتش به مردم ایران کمک کرد تا در یک

خیزش انقلابی در سال ۱۹۷۹، از نقاط ضعف عبور کرده و با یک بنیان منطقی، به «جمهوری اسلامی» دست یابند.

رهبری «بی‌نظیر» از نگاه فوکو

فوکو شخصیت روح الله خمینی را یک شخصیت «شبه اسطوره‌ای» (ولد عبدالمالک البکای، ۲۰۱۲، ص ۸۹) برخوردار از یک «جریان جادویی» (همان، ص ۴۷) می‌خواند. زیرا هیچ رئیس‌جمهور یا رهبر سیاسی، حتی اگر مورد حمایت رسانه‌های کشورش باشد، نمی‌تواند امروز به خود ببالد از این‌که تا این سطح از شخصیت و کاریزما برخوردار باشد و مردم به او تا این اندازه وابسته باشند. به نظر او، این عوامل به سه عنصر باز می‌گردد:

عنصر اول: این‌که آیت الله خمینی در ایران حضور نداشت، بلکه در تبعید بود و جز در صورت خروج دیکتاتور از کشور، نمی‌خواست به آن کشور بازگردد.

عنصر دوم: دستورالعمل‌های اندکی صادر می‌کند و این یعنی اهداف مشخصی دارد. عنصر سوم: او یک سیاستمدار نیست، یعنی نه حزب دارد و نه دولتی که تحت امرش قرار داشته باشد. او مصداق بارز یک اراده مشترک ضد دیکتاتوری و ضد وابستگی است.

تلاش رهبر ایران برای این‌که نماینده صادق یک «اراده مشترک» باشد، باعث شد که او تفکر اراده مشترک را از «اسطوره سیاسی» به واقعیت نادر تاریخ تبدیل کند. به همین دلیل، به نظر فوکو، معنا و محتوای انقلاب واقعی بزرگ در این انقلاب بروز کرد که مبتنی بر «روش خروش و نجات» است. انقلاب عده‌ای بی‌پناه که می‌خواهند باری سنگین را از دوش خود بردارند که به وزن همه نظام است. فوکو می‌افزاید: شاید این نخستین انقلاب بزرگ علیه نظام‌های جهانی و جدیدترین شکل انقلاب تاریخی و جنون‌آمیزترین آنها باشد. (همان، ص ۹۰) ملت ایران، یک خواسته‌ی کلی داشت. در واقع فوکو با این جمله، دیگر ساختارگرا باقی نماند، بلکه برای نخستین بار در زندگی فکری خود، تحت منطق رخدادهای همان افکار جدید، جدالی و هگلی شد. (ولد عبدالمالک البکای، ۲۰۱۲، ص ۹۱).

بر اساس نگاه فوکو، در این تظاهرات‌ها خستگی یا بی‌حوصلگی دیده نشد بلکه در

آن، بین اقدامات مشترک و مناسک دینی و حقوق عمومی ارتباط وجود داشت. در این انقلاب، دین در مقایسه با سبک زندگی تحمیلی به این ملت از دهه‌ها قبل، به منزله وعده و تضمینی برای رسیدن به آن چیزی بود که مردم به صورت ریشه‌ای به دنبال آن بودند. از همین رو می‌توان نتیجه گرفت که اسلام شیعی، سخن مارکس را تصدیق می‌کند که گفت: «دین، روح جهان بی‌روح است» نه «افیون». (ولد عبدالملک البگای، ۲۰۱۲، ص ۱۳۵).

فصل دوم: خوانش‌های جان لوه‌ربار از انقلاب اسلامی ایران

لوه‌ربار می‌گوید: روحیه بسیجی تحت امر یک روحانی خود یک انقلاب بی‌سابقه است. وی جامعه‌شناس فرانسوی (۱۹۴۱ - ۲۰۰۵) است که در جوانی، یک مبارز طرفدار چه‌گوآرا بود. سپس به آمریکای جنوبی سفر کرد و در آن سفر، با جریان چپ آشنا شد و در کنار آن جنگید. موضوع نخستین کتاب او، فرهنگ سرخپوستان به عنوان فرهنگ مقاومت اجتماعی بود و با عنوان «سرخپوستی و جنگ طبقات، و گواتمالا، تأویل تاریخی اجتماعی» به چاپ رسید. پس از آن به معماری جدید در آمریکای جنوبی توجه نشان داد و کتابش را تحت عنوان «لوشیو کوستو: قرن بیستم برزیلی» منتشر کرد.

وقتی انقلاب اسلامی ایران آغاز شد، لوه‌ربار شروع به دنبال کردن اخبار و کسب اطلاعات دقیق از آن کرد. در سال ۱۹۸۴ در یک سفر پژوهشی به زادگاه خود فرانسه رفت که نتیجه آن، تنها انجام یک مطالعه دقیق نبود، بلکه اسلام بر سر راه او در انتظار نشسته بود تا او را به یک مبلغ صلح و همزیستی دینی تبدیل کند و بدین وسیله بومی‌سازی اسلام انقلابی و عرفانی را در فرانسه دنبال کند.

به نظر جان لوه‌ربار بر اساس معنایی که مد نظر لاهوتیان آزادی‌خواه بود، این انقلاب، یک بُعد نبوی داشت. (هربرت، ۲۰۰۷م، ش ۹۳، ۵۱) و از چارچوبی که غرب بر آن تحمیل کرد خارج شد و یک بُعد دینی یافت که تا حد زیادی، ریشه‌دار بوده است.

لوه‌ربار ملاحظه کرد که «نگهبانان انقلاب» کتابخانه‌هایی را در مسیرها و در روستاها و مناطق فقیر می‌سازند و یک برنامه فرهنگی و تربیتی از سوی «جهاد

سازندگی» به راه انداخته‌اند. او این غنای فرهنگی را در ده‌ها میز کتاب در بازارها و در برابر دانشگاه تهران به چشم دید و شاهد بود که خریداران از هر دو جنس زن و مرد به دنبال کتاب‌هایی هستند که روی کتاب‌ها، اسامی افرادی مانند استالین، گاندی، فانون، کیم ایل سونگ، مالرو، گرامشی، آلفرد سوفی، راسل، یسبرز، کامو و گورکی به علاوه ایزوتسو و کورین و نیز محمد اقبال، سید قطب، جمال‌الدین اسدآبادی، داریوش شایگان، علی شریعتی، سیدحسین نصر و مرتضی مطهری به چشم می‌خورد، و این اتفاق حتی در پایتخت دینی ایران، یعنی قم نیز رقم خورد. اما آن‌گونه که لوه‌ربار دریافت، تغذیه‌کننده اصلی اندیشه‌ی این انقلاب، آثار متفکران بزرگ و معروفی چون علی شریعتی، مرتضی مطهری، محمدحسین طباطبایی و روح‌الله خمینی به علاوه آثار متأثر در حوزه‌های قانون، فلسفه، متافیزیک و عرفان اسلامی بود.

این اندیشمند فرانسوی، مشاهدات خود را ادامه داد و به تلویزیون رسید که در هر هفته یک یا دو بار برنامه‌های تربیتی ویژه اساتید حوزه علمیه اعم از شاگردان علامه طباطبایی یا شرح متون جلال‌الدین رومی توسط یکی از مسئولان انقلاب فرهنگی یعنی دکتر سروش که پس از دریافت دکترای داروسازی و فلسفه علم، در یک شعر عرفانی، یک سنت فرهنگی را یافت که قلب این انقلاب است، را پخش می‌کند. لذا به این نتیجه رسید که این انقلاب بی‌تردید یک انقلاب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است، اما در الهام‌پذیری خود پیش از هر چیز، معنوی است.

جان لوه‌ربار، در سفری که در سال ۱۹۸۴ به ایران داشت، هزاران سوله را در سراسر کشور دید که برای ساخت راه‌ها، پل‌ها، شبکه‌های برق، مدارس، مراکز درمانی، مساجد، منازل، ترمیم شبکه‌های آب‌رسانی و کارگاه‌های بسیار دارای فناوری‌های عمومی کوچک، صنایع حومه‌ای کوچک و فعال‌سازی مجدد حرفه‌های سنتی، ایجاد شده بودند. هربار در میان مسئولان «جهاد سازندگی» این جمله را از آنان شنید که: «درس، در آمارها نیست، بلکه در دستاوردهاست و مهم آن است که با عمل، اسلام را به

نمایش بگذاریم». در اثر این نگرش بود که مردم روستایی و شهری، ملاحظات را کنار گذاشتند و در میدان عمل حاضر شدند. به عقیده لوه‌ربار اینان، همان مردمی هستند که کارشناسان شهرسازی بسیاری را در سابق به چشم خود دیده بودند که سرشار از توصیه‌های خوب بودند و به دانسته‌های خود می‌بالیدند، اما تجربه واقعی در میدان نداشتند. وی دید که گروه فرهیختگان و نیز مردم روستایی، ابتدا در اسلام عملی شکل می‌گیرند. و به نظر او، اعتماد متقابل باید یکی از محکم‌ترین عوامل تحول اجتماعی در ایران باشد و دقیقاً برخلاف انقلاب‌های بزرگ در دهه ۱۹۷۰، مردم ایران با همین اعتماد توانستند نقش فعال در کمک به جبهه‌های جنگ، و شرکت در جهاد سازندگی داشته باشند. (هربرت، ۲۰۰۷م، ش ۹۳، ص ۵۳).

ضمن این‌که یک عنصر در این انقلاب دیده شد که وجود آن در انقلاب‌های جهان سوم نادر است و آن، همراهی کامل در خدمات عمومی و سرمایه‌گذاری‌های گسترده مالی، و حضور مهندسان مردمی بوده است که سرشار از توانمندی بوده‌اند. جهاد سازندگی علاوه بر حضور در میدان دستاوردهای کوچک، در میدان‌های بالادستی نیز حاضر است که این موضوع یکی از دلایل مهاجرت تکنسین‌های خارجی در زمان سقوط شاه بوده است. چنان‌که به عنوان مثال، می‌توان به صنعت تراکتورسازی در تبریز یا سیلوهای بزرگ کشاورزی در آذربایجان اشاره کرد.

در این‌جا، جهاد یک نبرد مقدس نیست، بلکه تلاش مؤمن برای کامل کردن مسئولیت‌های مختلف است، به همین دلیل، ما در این‌جا نظام تک حزبی را نمی‌بینیم. بلکه تلاش‌های فردی با رنگی عارفانه، در گروه متبلور می‌شود. ایمان در بُعد الهی و انسانی‌اش، پروژه انقلاب را می‌سازد و امید به رشد اخلاق زیربنایی را ممکن می‌سازد. اخلاقی که لوه‌ربار به نقل از شهید مطهری، آن را «دست‌آورد فضائی چون ورع، حیاء، اعتماد، امانت، استقامت، ایثار، خیر، عدالت، دفاع از حقوق بشر- و بردباری در نگاه مردمی می‌داند با این‌که همه این ویژگی‌ها با مصلحت فردی در تعارض است.

به گفته لوه‌ربار، اولویت انقلاب اسلامی ایران، مبارزه با فقر در مناطق حومه‌ای محروم‌تر تحت عنوان عدالت اجتماعی و به تبع، همکاری در استقلال غذایی بود. در این‌جا بود که این اندیشمند فرانسوی یک نمایش روزانه درباره «انسان کامل» در معنای عرفانی‌اش یافت. برخلاف آن‌که گفته می‌شود، پروژه انقلاب، مدرن‌سازی اسلام نیست، بلکه اسلامی‌سازی مدرنیسم است که خود چالشی به صورت هم‌زمان برای مادی‌گرایی و عقلانیت است که از غرب آمده است.

لوه‌ربار می‌گوید: اگر انقلاب ایران، دارای صفت «اسلامی» است، نه به این دلیل که علمای دینی آن را هدایت کرده‌اند، بلکه به این دلیل است که ریشه و طرحش اعتراف به بُعد الهی انسان دارد و به همین دلیل به جای یک سازمان مسلح، سازمان‌های اجتماعی و سیاسی در خدمت به این طرح قرار گرفته‌اند، و توانسته‌اند با این اندیشه‌ی ممتاز ارتش شاه را از هم بپاشند، و در نتیجه شاهد آن شوند که کشور شاهنشاهی آمریکایی شده و دارای بروکراتیک قدرتمند عقلانی و منطقی، از هم بگسلد.

این جامعه‌شناس فرانسوی، انقلاب ایران را با دیگر انقلاب‌های غربی و غربی شده مقایسه می‌کند و اعلام می‌دارد که بی‌تردید این انقلاب، چه از نظر ابزارها، یا راهبردها و چه از نظر طرح‌هایش بی‌سابقه است.

این توصیفات را یک رزمنده چپ‌گرای چه‌گواری بی‌بیان می‌کند که در آمریکای جنوبی با طرح‌های انقلابی بخشی از زندگی خود را سپری کرده و طرفدار چه‌گوارا بود. این، متافیزیک اسلام است که به حوزه اجتماعی و سیاسی گسترش یافته است. در این‌جا لوه‌ربار به گرایش چپ‌گرایان به سمت اسلام عرفانی و سیاسی انقلاب توجه نشان داد، چرا که اعتصاب سراسری کارکنان حوزه نفتی، به دستور سندیکاهایشان انجام نشد، بلکه در پاسخ به یک «وظیفه دینی باطنی» صورت گرفت.

درباره مجاهدان جهاد سازندگی، لوه‌ربار ندید که آنها به دنبال مساوات صرف باشند، بلکه آنچه مشاهده کرد این بود که هر بخشی، مزد مناسب بر اساس نیازهایش را

طلب می‌کرد به اندازه‌ای که بتواند با آن، ارتزاق کند. وی مهندسان و معلمانی را دید که یک سوم و شاید یک ششم مبلغی را دریافت می‌کنند که در پایتخت کشور می‌توانستند به دست آورند. لوه‌ربار دریافت که در این جا «جهاد» امری نیست که دارای سازمان باشد حتی اگر بودجه هنگفت و ده‌ها هزار نیرو داشته باشد، بلکه «جهاد» یک جنبش انقلابی است که معنای عمیق آن، تربیت سیاسی و فرهنگی برای ایجاد تغییر در باطن نهادهاست. وی از تلاش غربی‌ها برای ربط دادن انقلاب چین با تاوئیسم و بودائیسم و عدم تلاش آنها برای فهم ریشه‌های عرفانی و اخلاقی این انقلاب، تعجب می‌کند.

شاید بتوان گفت نگرشی که این جوان چه‌گوارایی در اعتقاد به گذشته‌ی چپ خود در آمریکای جنوبی پیدا کرده بود خیانت نکرد، اما با مشاهده و درک عمیق معنویات انقلاب اسلامی ایران به جهانی رسید که در آن مردان انقلابی چون ابوذر غفاری حضور دارند که فاصله‌چندانی با آزادی‌خواهی لاهوتی ابراهیمی ندارد، با این تفاوت که از نظر او این لاهوت بی‌سابقه، مشکلات متافیزیکی و معرفت‌شناسی کمتری از لاهوت آمریکای جنوبی دارد، به همین دلیل، جان لوه‌ربار، در آن سفر پژوهشی با دیدن امام خمینی و انقلاب ایران در سال ۱۹۸۴ مسلمان شد، و خود را همچون ابوذر غفاری، پیرو اسلام عرفانی و اخلاقی معرفی کرد. (هربرت، ۲۰۰۷م، ش ۹۳، ص ۵۴ و بعد از آن).

فصل سوم: خوانش‌های محمدحسین هیکل از انقلاب اسلامی ایران

هیکل معتقد است جمهوری اسلامی، به راهبرد ملی‌گرایی عربی و راهبرد آزادسازی فلسطین خدمت می‌کند.

به اعتقاد او در سطح منطقه، عناصر وجودی یک کشور، تنها در مصر، ایران و ترکیه جمع شده است و دیگر کشورها، کشورهای حاشیه‌ای هستند، و در میان این سه کشور چالش اصلی ایالات متحده آمریکا در منطقه، ایران است، زیرا ایران صاحب یک پایداری اسطوره‌ای در برابر تحریم و محاصره است. این نویسنده مصری تأکید می‌کند که تعارض میان ایران و آمریکا به پایان نخواهد رسید جز این‌که یا ایالات متحده

آمریکا نظام ایران را تغییر دهد و یا آن را سرنگون سازد. (دیدار با لمیس حدیدی در شبکه سی‌بی‌سی، یوتیوب، ۲۰۱۵/۰۴/۰۷).

در زمان شاه، روابط میان رژیم صهیونیستی و ایران، بسیار گسترده بود و هیچ یک از رهبران جهان عربی، جرأت نمی‌کرد در برابر ایران سخنی بگویند، بلکه همه از آن می‌ترسیدند و خواسته‌هایش را به اجرا می‌گذاشتند.

اما در سال ۱۹۷۹، همه جهان عرب علیه ایران به صف شدند، این در حالی است که این نظام به دلایلی از جمله قدس و اسلام، به آنها نزدیک‌تر بود.

هیگل، یکی از اعضای هیأت عربی مذاکره‌کننده انگلستان در آستانه استقلال خلیج فارس] بود و ملک فیصل، پادشاه عربستان سعودی، یکی دیگر از اعضای آن بود. نظر هیأت این بود که بحرین، با این که ۷۰٪ از جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، حکومتش در اختیار یک خاندان سنی مذهب باشد.

هیگل معتقد است که در ارزیابی‌مان از همسایه ایرانی‌مان، باید بین ابعاد مثبت و منفی آن توازن برقرار کنیم. وی می‌گوید: «انرژی اتمی در آن کشور برایم مهم نیست، بلکه آنچه برایم مهم است، آن است که بدانیم که ایرانیان چگونه آموزش خود را توسعه دادند تا بدان برسند. وقتی که با [امام] خمینی در پاریس دیدار کردم، به ایشان گفتم: چطور می‌شود که روحانیونی که حکومت می‌کنند، علوم جدید را درک کنند؟ در پاسخی قانع‌کننده به من گفت: افسرانی که بر جهان عرب حکومت می‌کنند، چه می‌دانند؟»

این متفکر عربی مطمئن نیست که نظام جمهوری اسلامی، نظامی استبدادی یا سرکوبگر اقلیت‌ها باشد، بلکه معتقد است روحانیان ایرانی، تا حدی متجدد هستند، و می‌گویند: خبرهایی که از دوستان مخالف نظام به من می‌رسد، عکس آن را نشان می‌دهد. رویکرد عدالت‌گرای حسنین هیگل و تولد او در یک خانواده فقیر در منطقه الحسین قاهره، این آمادگی را در او به وجود آورده که جهان‌بینی شیعه را درک کند، ضمن این که رویکرد حاکمیت‌گرای او، این نگاه را در او به وجود آورده که کشورهای که به دنبال حفظ حاکمیت خود هستند مانند کوبا، ونزوئلا، بولیوی و جمهوری ایرانی

را تأیید کند. در واقع تأیید ایران از نگاه حاکمیت‌گرای او بدین معنی نیست که او مبانی انقلاب ایران و ریشه‌های مردمی آن را قبول دارد، بلکه وی در ارزیابی خود از نظام ایران، به این نتیجه می‌رسد که می‌بایست منافع ملی و جهان عرب را در نظر گرفت و از قضاوت‌های ارزشی خودداری کرد، زیرا آنچه برایش مهم است حفظ موازنه قدرت در نبرد عربی - صهیونیستی است، زیرا از نظر او اگر ایران به تل‌آویو نزدیک‌تر شود برای عرب‌ها فاجعه خواهد بود، بنابراین موجودیت چنین نظامی که داعیه جنگ با اسرائیل را دارد موازنه قدرت برای عرب‌ها را حفظ کرده و به آنان کمک می‌کند. اگر نظام انقلاب اسلامی سقوط کند، بیم آن می‌رود نظامی روی کار بیاید که در ائتلاف با اسرائیل، مانند نظام شاه باشد، که در آن صورت مقابله با اسرائیل دشوار خواهد شد.

وی تصریح می‌کند: مسئولان ایرانی از مدت‌ها قبل، به جهان عرب روی آورده و برای برقراری رابطه طبیعی با این کشورها، خود را خوار کرده‌اند اما جهان عرب در برابر آنها ایستاد. در حالی که فاصله گرفتن عرب‌ها از ایرانیان یک خطای استراتژیک است، زیرا این امر به نفع حس ملی‌گرایانه ایرانی‌هاست که به احیای نظام‌های امپراتوری قدیمی علاقه دارند، چرا که این نظام، منبع تمدن‌های آریایی است که در آن یهودیانی وجود دارند که اگر نظام انقلاب اسلامی سقوط کند، احتمالاً صهیونیست و هم‌پیمان با اسرائیل می‌شوند و ما شاهد یک تحول راهبردی گسترده خواهیم بود که نمی‌توانیم با آن مقابله کنیم. (دیدار با لمیس حدیدی در شبکه سی‌بی‌سی، یوتیوب، ۲۰۱۵/۰۴/۰۳).

هیكل تردیدی ندارد که الازهر و رئیس جمهور مرسی، در سوء برخوردی که با ایرانی‌ها داشتند، مرتکب یک اشتباه راهبردی شدند. وی در این باره می‌گوید: «ما مدت‌های مدیدی ایران را به خاطر رابطه با آمریکا از دست دادیم». در حالی که ایران، «یک کشور بزرگ و برخوردار از عناصر بزرگ قدرت است که نمی‌توان آن را ساده پنداشت. کشور ایران از یک انسجام تمدنی و انسانی برخوردار است که عناصر سیاسی، شخصیتی و امنیتی در آن گرد هم آمده‌اند و به همین دلیل، من به گشایش در روابط با ایران امیدوارم».

دیدار با لمیس حدیدی در شبکه سی‌بی‌سی، یوتیوب، ۲۰۱۵/۰۴/۰۱) او ابراز تعجب می‌کند از این‌که شیخ‌الازهر، به اشتباه با نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی دست می‌دهد و محمد مرسی، رئیس‌جمهور اخوانی مصر، همتای صهیونیستی خود را دوست بزرگ می‌خواند در حالی که به قطع روابط با جمهوری اسلامی ایران ادامه می‌دهد.

مفتی مصر در سال ۱۹۶۳، اقدام امام خمینی علیه‌السلام در اعلام انقلاب علیه شاه را جرم خواند و هیکل در گفتگویی که در پاریس با امام داشت، این مسئله را متذکر شد. در ادامه، هیکل به کمک‌های نظامی و راهبردی ایران به مقاومت فلسطین اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که هواپیماهای «ابابیل» در اصل، هواپیماهایی ایرانی است که در سال ۱۹۸۶ ساخته شده است و حماس، به واسطه حزب الله در نبرد سال ۲۰۱۴ با رژیم صهیونیستی از آن استفاده کرد.

خوانش هگل از امپراتوری ایران

همان‌گونه که پذیرش دین مسیحیت توسط یونان به ادامه و توسعه فرهنگ مسیحی کمک کرد، ورود ایران به فرهنگ اسلامی نیز یکی از تضمین‌های ادامه حیات اسلام و توسعه آن است. هگل معتقد است که ایرانی‌ها نخستین ملت تاریخی هستند و امپراتوری فارسی نیز نخستین امپراتوری‌ای بود که از بین رفت. (هگل، ۱۹۸۴م، ص ۱۴۴-۱۴۷) وی تأکید می‌کند که اصل توسعه با تاریخ ایران آغاز شد و با این نگاه، ایران، آغاز واقعی تاریخ جهان است، زیرا توجه عمومی به معنویت در تاریخ، از ایران آغاز شد که به معنی رسیدن به ذات نامتناهی است. سقوط امپراتوری با عظمت ایران، نشان داد که معنویت بر سیاست غالب است و موجب گشت که انسان فرهیخته در تاریخ ایران اسلامی از انسان سیاستمدار ارزشمندتر باشد. هگل همچنین اصل عرفان‌گرایی ایرانی را کشف کرد، چرا که پاکی نور و جلای آن در نزد فارسیان، از تفاوت‌های طایفه‌ای ارزشمندتر است. و این نوری است که همگان، به اندازه مساوی می‌توانند از آن برخوردار گردند، و ارزش ذات انسان، به این نور است.

پژوهش‌های گلی در فلسفه تاریخ به این جا رسید که بی‌تردید سلطه فارسیان، چه در امور دینی و چه در امور دنیایی ظالمانه یا ستمکارانه نبوده است. زیرا آنگونه که هرودوت می‌گوید: فارسیان بت نداشتند، بلکه در واقع در تسخیر الهه‌هایی قرار داشتند که در واقع، شبه بشری بودند. اما با همه ادیان ساختند، در حالی که ما بعضاً شاهد خشم و کینه علیه بت پرستی هستیم که در آن معابد یونان را ویران کرده و تمثال‌های الهه‌ها را شکستند. به نظر هگل، اگر چین و هند، حیات طبیعی خود را ادامه دادند، ایران برای نخستین بار در تاریخ جهان، قانون توسعه و انقلاب را به اجرا گذاشت تا مردمش برای خود قوی باشند.

سخن پایانی

ما اکنون، مدینه فاضله‌ای را به چشم می‌بینیم که روح الله خمینی، فیلسوف عارف و مبارز ایرانی آن را به وجود آورد و این چیزی است که آن را به یک پدیده نوین و خلاقانه تبدیل کرد که سیره عقلای جهان را به کار می‌بندد، و سیره نبوی را با گذشت زمان، به سیره مهدوی نزدیک می‌کند.

نیازی به تأکید بر این نکته نیست که ما در برابر موفقیت ایران قرار داریم. موفقیتی که در فهم تجدد، دموکراسی، انقلاب، عدالت اجتماعی، اقتدار، مقابله با چالش‌ها و همه نقص‌های ممکن، تأثیر بسزایی داشته است.

ضمن این‌که ایران انقلابی، یک فرصت تاریخی ارزشمند برای جهان عرب به منظور ائتلاف جهانی علیه صهیونیسم و به دست آوردن پیشرفت‌های فنی، علمی، بازرگاری‌های دینی و اعتقادی، تبادل خلاقانه برای عبور از وابستگی اقتصادی، فرهنگی، و نظامی به شمار می‌رود.

مخالفت کردن با آرمان‌های ایران انقلابی و تجربه‌های موفق جمهوری اسلامی، بیداری اسلامی در جهان عرب را دچار چالش خواهد کرد و فرصت خروش عربی که در ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد، را به طور کامل از بین خواهد برد. امید است کشورهای

اسلامی با انگیزه‌های صادقانه در کنار ایران قرار گیرند و به درک مشترک در جهت فهم تجدد، دموکراسی، انقلاب، عدالت اجتماعی و اقتدارِ سودمند نائل شوند.

منابع

۱. دیدار با ملیس حدیدی در شبکه سی‌بی‌سی، یوتیوب، ۰۷/۰۴/۲۰۱۵.
۲. فوکو، میشل، نظام الخطاب، ترجمة: محمد سیبلا، دار التنویر، بیروت، ۲۰۰۷ م.
۳. وُلْد عبد المالك (البکّاي) [ناقلا]، فوکو صحافیاً، دار جداول، بیروت، ۲۰۱۲، ص ۷.
۴. هگل، محاضرات فی فلسفة التاريخ، الجزء الثاني؛ العالم الشرقي، ترجمة إمام عبد الفتاح إمام، دار التنویر، بیروت، ۱۹۸۴ م.
5. Rentier state and shia Islam in Iranian revolution: Theory and society, volume?, N03.
6. Herbert (Jean – Loup), «La force mobilisatrice d'une spiritualité», manière de voir N.93, le monde diplomatique, Paris, Juin – Juillet 2007.